

تاریخ و تمدن اسلامی، سال سیزدهم، شماره بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۴۹-۱۷۲

افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی^۱

سعید عطار^۲

استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران

چکیده

مقاله حاضر با ارائه یک نظام دسته بندی از نظریات بر اساس تقابل های دوگانه سوسوری، نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی را بررسی و نقد می کند. بر اساس این دسته بندی، ابتدا ملت از دولت، سپس عوامل درونی از بیرونی و آنگاه رویکرد ذهنی از عینی تفکیک می شوند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی نشان می دهد که نظریه طباطبایی، نظریه ای ملت باورانه بیرونی ذهنی است. در این نظریه، هرچند بر عوامل درونی تأکید می شود، اما در واقع، بزنگاه تاریخی برای انحطاط ایران، یورش ترکان سلجوقی و مغولان و حاکم شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط است که باعث به هم خوردن رابطه عقل و شرع و افول خردگرایی شد. ذهنی گرایی و به حاشیه راندن عینیات در تحلیل پدیده عقب ماندگی، مهم ترین ضعف نظریه انحطاط است. تأکید بر عامل بیرونی با رویکردی ذهنی گرا و بی - توجهی به واقعیت های اجتماعی، نظریه طباطبایی را بررغم جدیت نظری اش، تبدیل به نظریه ای با تناقضات درونی برای تبیین عقب ماندگی تاریخی ایران کرده است.

کلیدواژه ها: نظریه انحطاط ایران، جواد طباطبایی، عقل و شرع، حمله خارجی، نقد نظریه.

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۱۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۹

۲. رایانامه: s.attar@yazd.ac.ir

مقدمه

گام اول برای ارائه تبیینی جدید از عقب‌ماندگی تاریخی ایران دسته‌بندی نظریات موجود و نقد آنهاست. نگاهی اجمالی به آثاری که پیرامون توسعه و عقب‌ماندگی ایران منتشر شده‌اند نشان می‌دهد که در این آثار، به این گام اولیه اما مهم توجهی نشده است. از کتاب چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت کاظم علمداری (۱۳۹۲) تا کتاب درخشش‌های تیره آرامش دوستدار (۱۳۸۶) و از کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه احمد اشرف (۱۳۵۹) تا کتاب عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران محمود سریع‌القلم هیچ‌کدام نه تنها دسته‌بندی از نظریات ارائه نکرده و مبانی این دسته‌بندی را مشخص نساخته‌اند، بلکه در اغلب آنها توجه اندکی به بررسی و نقد نظریات اندیشمندان ایرانی شده است. نوشتار حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، تلاش می‌کند تا ضمن ارائه یک نظام دسته‌بندی نظری دربرگیرنده، از آن در تحلیل و نقد نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی استفاده کند. از این‌رو، مسأله اصلی، نه توضیح و سپس نقد نظریه طباطبایی در همه ابعاد آن، بلکه تبیین آن نظریه بر مبنای نوعی دسته‌بندی ابتکاری از نظریه‌های مربوط به انحطاط و عقب‌ماندگی ایران و سپس، نقد و جوهی از آن نظریه است که در قالب دسته‌بندی فوق برجسته شده‌اند. نکته دیگر اینکه، هرچند نظریه انحطاط طباطبایی نیز، مانند هر نظریه‌پرداز دیگری، در گذر زمان تغییر یا تکوین پیدا می‌کند (این تغییر یا تکوین می‌تواند نتیجه تغییر شرایط محیطی یا تغییر درک نظریه‌پرداز به دلایل متعدد از جمله بازتاب طرح نگاه‌های انتقادی باشد)، اما برای تحلیل و سپس نقد نظریه، گزیری از ثابت کردن آن در زمان و واکاوی نظریه بر این اساس نیست.

روش دسته‌بندی نظریات

برای دسته‌بندی نظریات می‌توان از متغیرهایی مانند اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استفاده کرد و بر اساس تأکید هر نظریه بر یک حوزه، نظریه‌ای را اقتصادی، سیاسی،

اجتماعی یا فرهنگی دانست؛ با این حال و بررغم برخی مزیت‌های این روش، تقسیم‌بندی بر اساس متغیرهای دوگانه می‌تواند از خصلت دربرگیرندگی^۳ بیشتری برخوردار باشد. این شیوه تحلیل، برگرفته از مطالعات فردیناند دو سوسور^۴، زبان‌شناس سوئیسی، است. سوسور بر این نکته تأکید داشت که زبان، نظامی از افتراق‌هاست. در این نظام افتراق‌ها تأکید اصلی بر تقابل‌های دو وجهی است. به گفته یاکوبسن^۵، هر مشخصه ممیز، متضمن انتخاب میان «دو برچسب یک تقابل است که ویژگی افتراقی خاصی را می‌نمایند»^۶. سوسور بر این باور بود که ارزش هر واژه در تقابل با واژه دیگر آشکار می‌شود (اصل «تقابل‌های دوگانه»^۷). هرچند به نظر سوسور این تقابل‌های دوگانه، آمیخته با نوعی سلسله‌مراتب ارزشی و برتری-دادن یکی نسبت به دیگری است؛^۸ اما می‌توان از تقابل‌های دوگانه به عنوان روشی برای دسته‌بندی نظریات بدون ارزش‌گذاری میان متغیرها استفاده کرد.

نظام دسته‌بندی این نوشتار با تأکید بر اهمیت دو متغیر دولت و ملت در تحلیل پدیده عقب‌ماندگی/توسعه، اولین متغیرهای جفتی برای دسته‌بندی را دولت-ملت می‌داند. بر این مبنا، در یکی تأکید بر دولت به عنوان دلیل عقب‌ماندگی است و در دیگری، استدلال‌های مشابه در مورد عاملیت مردمی یا جامعه مطرح می‌شود. به عبارت دیگر، دلیل عقب‌ماندگی ایران براساس این تحلیل‌ها عوامل غیر دولتی‌اند. دسته اول را «نظریات دولت‌باورانه»^۹ و دسته دوم را «نظریات ملت‌باورانه»^{۱۰} عقب‌ماندگی می‌نامیم.

-
3. inclusiveness
 4. Ferdinand de Saussure
 5. Jakobsen

۶. کالر، ۱۰۰.

7. Binary Oppositions
8. Hanson, 26.
9. Nation- based Theories
10. State- based Theories

برای دسته دوم از تحلیل‌ها، از مفهوم «ملت»^{۱۱} استفاده شده است. معنای عام ملت دلالت بر هر گونه موجودیت اجتماعی دارد که دارای حداقلی از تشکیلات حکمرانی و اداره سیاسی باشد.^{۱۲} به جهت اینکه ملت در معنای خاص آن، اشاره به واحدهای سرزمینی در درون چارچوب مرزهای ملی و تحت حکمرانی دولتی مدرن دارد، و بسیاری از نظریات، آغاز عقب‌ماندگی ایران را سده‌ها پیش از دوران مدرن می‌دانند، منظور از نظریات ملت-باورانه، معنای عام پیش‌گفته از ملت است. بر مبنای این دسته‌بندی دوگانه، در پاسخ به چرایی عقب‌ماندگی ایران گفته می‌شود که دولت یا ملت دلیل عقب‌ماندگی ایران بوده است. ایران سرزمینی است که در طول تاریخ، بارها در معرض تهاجم نیروهای خارجی قرار گرفته و تمدن‌هایی از این هجموم شکل گرفته و تمدن‌هایی نیز از میان رفته‌اند. بر اساس این خصلت ژئوپولیتیکی، دسته‌ای از نظریات در تحلیل عقب‌ماندگی ایران اشاره به عواملی می‌کنند که معطوف به نیروهای خارجی و نقش خارجی‌ها در این عقب‌ماندگی است. از این‌رو، هر کدام از این تحلیل‌های دولت یا ملت‌باورانه، خود به دو بخش درونی^{۱۳} و بیرونی^{۱۴} تقسیم می‌شوند که اشاره به تأکید بر نقش عوامل داخلی یا خارجی در عقب‌ماندگی دارد. از این‌رو، هر کدام از این تحلیل‌های دولت‌محور یا ملت‌محور خود به دو بخش درونی و بیرونی تقسیم می‌شوند که اشاره به تأکید بر نقش عوامل داخلی یا خارجی در عقب‌ماندگی دارد؛ بنابراین عوامل درونی-بیرونی دومین جفت متغیرهای این نوشتار را تشکیل می‌دهند.

نظریات ملت‌محور و دولت‌محور درونی یا بیرونی نیز به دو دسته مجزا تقسیم می‌شوند: ذهنی^{۱۵} و عینی^{۱۶}. نظریاتی که به عوامل ذهنی تأکید دارند، ذهنیات را در مقام

11. nation

۱۲. عجم اوغلو و رابینسون، ۱۰.

13. internal

14. external

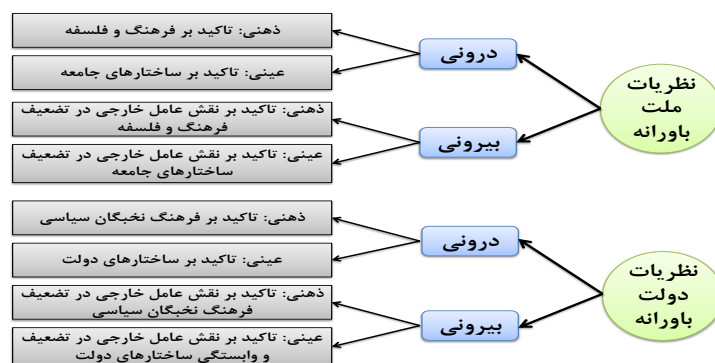
15. subjective

16. objective

زمینه‌ساز برای ظهور عینیات می‌دانند. در این چارچوب، اولویت‌دادن بر «مضمون» به مثابه مضروف یک اصطلاح، تأکید بر اهمیت ذهنیات در مقابل عینیات است. نتیجه این نظریات این‌که عقب‌ماندگی یک جامعه حاصل ویژگی‌های خاص بسترهای ذهنی آن جامعه است. تأکید بر فرهنگ، اندیشه، فلسفه و مانند اینها به معنای رویکردی است که ما آن را نظریات با پسوند «ذهنی» می‌نامیم. در مقابل، تأکید بر روندها و نهادها به معنای اولویت با عینیات است.

در مجموع، نظام تقسیم‌بندی این نوشتار، نظامی متکی به دسته‌بندی هشت‌گانه‌ای است که ابتدا با تفکیک ملت از دولت، سپس تفکیک درونی از بیرونی و آنگاه تفکیک ذهنی از عینی می‌کوشد تا نظریات مهم موجود پیرامون عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی ایران را دسته‌بندی و تحلیل کند. شکل زیر، شمای کلی این دسته‌بندی را نشان می‌دهد.

شکل ۱. دسته‌بندی نظریات بر اساس سه تقابل دوگانه



منبع: نویسنده

بررسی نظریه

نظریه «انحطاط ایران» جواد طباطبایی، یکی از مهم‌ترین و منسجم‌ترین نظریاتی است که

توسط اندیشمندی ایرانی برای تبیین عقب‌ماندگی ایران طرح شده است. طرح کلی طباطبایی مبتنی بر دو مفروض اصلی است: محتمل بودن تجدد به عنوان تقدیر تاریخی ما و شکست اندیشه تجدد (بستر دستیابی به توسعه) در ایران معاصر. از نظر او شکست تجدد در ایران، صرف‌نظر از جنبه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی، ناشی از فقدان اندیشه‌ای منسجم و نبود برخی مفاهیم بنیادینی است که بدون آنها، شالوده هیچ دگرگونی تاریخی عمده‌ای استوار نخواهد شد.

طباطبایی، با یک پروژه فکری دو وجهی، نظریه‌ای در مورد عقب‌ماندگی ایران طرح می‌کند که در آن، ایده‌ها و مفاهیم نقش مهمی در تاریخ تحولات دارند. پروژه فکری او بر دو پایه اساسی استوار است: تاریخ تحولات اندیشه در اروپا از یک سو و تاریخ تحولات اندیشه در ایران از سوی دیگر. مؤلفه‌های مهم در تحلیل تحولات این دو، نسبت یا رابطه میان عقل و شرع است.^{۱۷} وی با طرح نوع رابطه عقل و شرع و بررسی آن در تاریخ تحولات ایران و اروپا می‌کوشد تا دلایل تجددیابی یکی و تجددگریزی دیگری را تبیین کند. در واقع نسبت این دو، نظریه انحطاط ایران را شکل می‌دهد.

این کانون محوری الهام گرفته از اهمیت دین برای هگل و نوع نگرش او به دو مفهوم شریعت و تقدیر تاریخی است. هگل نظر تحقیرآمیز فلاسفه به دین مُنزل را ناشی از جهالت آنها می‌داند.^{۱۸} ژان هیپولیت^{۱۹} در پاسخ به این پرسش که چرا مفهوم شریعت مورد توجه هگل است می‌نویسد: «شریعت از نظر هگل، مانع در راه آزادی آدمی است... [اما به جهت اهمیت دین برای انسان] شریعت باید با عقل آشتی پیدا کند و در این صورت، عقل هم خصلت مجرّد خود را از دست می‌دهد و با غنای زندگی واقعی هماهنگ می‌شود».^{۲۰}

۱۷. وی در بسیاری از آثار خود، به اهمیت محوری این رابطه در انحطاط ایران اشاره کرده است؛ برای نمونه، نک. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۵۲.

۱۸. پلامناتز، ۹۰؛ به نظر هگل، دین مبین تصور انسان از ماهیت ذاتی روح است.

19. Jean Hyppolite

۲۰. هیپولیت، ۵۳-۵۲؛ جملات داخل کروشه از نگارنده است.

اهتمام طباطبایی به تحولات فکری در فقه شیعه و گذار آن به نظام عرفی، در متن گذار شریعت بی‌جان و جدا از زندگی به شریعت زنده و جان‌دار معنا پیدا می‌کند که هگل به خصوص در دوران جوانی به تأمل پیرامون آن پرداخته بود.^{۲۱}

بر این مبنا، طباطبایی در کارهای متأخر خود، طرح نظریه انحطاط را در قالب یک پروژه دو بخشی با عنوان تأملی درباره ایران^{۲۲} و تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا^{۲۳} دنبال می‌کند. این پروژه را که در شش جلد تدوین شده، می‌توان در ذیل تاریخ انحطاط: یکی (ایران) و انحطاط اندیشه و تجدد دیگری (اروپا)، نوعی تاریخ‌نگاری رابطه عقل و شرع دانست.^{۲۴} شیفتگی طباطبایی به رساله «یک کلمه» میرزا یوسف مستشارالدوله تبریزی و نقد او بر ملکم خان و روزنامه قانون^{۲۵} در آثار متأخرش دقیقاً در همین توجه او به رابطه عقل و شرع و ضرورت تبدیل نظام حقوق شرعی به حقوق عرفی جدید است. او با تمایز میان

۲۱. نک. لوکاچ، هگل جوان.

۲۲. طباطبایی تاریخ ایران را به دو دوره قدیم و جدید تقسیم می‌کند. به جهت اهمیت ایده‌ها برای او، تقسیم‌بندی‌اش در برخی از مواقع، تغییر می‌کند؛ اما در کل، وی دوران قدیم را دو مرحله تاریخ ایران باستان از آغاز تا فروپاشی ساسانیان و تاریخ ایران اسلامی تا نزدیک به دوره مشروطه می‌داند. دوره جدید نیز شامل سه دوره گذار است که از جنگ چالدران تا جنگ‌های ایران و روس و بروز ایده «انحطاط»، دوره مکتب تبریز، از زمان اصلاحات عباس میرزا تا پیروزی مشروطه و بروز ایده «حکومت قانون» و در نهایت، دوره سوم که شامل دو بخش پیروزی جنبش مشروطه-خواهی تا شهریور ۱۳۲۰ و از آن تاریخ تا دهه شصت و بروز ایده «انقلاب» می‌شود (نک. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۱۰-۱۷).

۲۳. تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا نیز سه دوره از نوزایش تا انقلاب فرانسه (دوره جدال قدیم و جدید)، از انقلاب فرانسه تا جنگ جهانی اول و در نهایت، از جنگ جهانی اول به بعد (عصر حاضر) را شامل می‌شود (نک. طباطبایی، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، ۳۰-۴۰).

۲۴. به نظر طباطبایی، توماس آکوئینی، واپسین حکیم الهی سده‌های میانه، با ترکیب همه دستاوردهای نظری فرهنگ دوره جاهلی اروپا و سنت مسیحی در نظام الهیات جدید، راه تفسیر عقلانی مسیحیت و دگرگونی بنیادی در سنت مسیحی و اروپا را هموار نمود (نک. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۲۸۰).

۲۵. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۱۳-۱۴.

عقل و شرع، به هم خوردن رابطه آن دو را سرآغاز انحطاط ایران می‌داند: «چیزی که به صورت ایجابی در حرف‌های من وجود دارد... یک چیز است... رابطه عقل و شرع در یک دوره‌ای از تاریخ فکری ما به هم خورده است. از اینجاست که من بحث انحطاط را مطرح می‌کنم... بر اساس یک معیار عقلانی است که می‌توان طرح پرسش کرد و به تحقیق پرداخت؛ همان‌طور که دانشمندان قرن چهارم ه. ما هم چنین کردند. مطابق با همین معیار عقلانی است که ما باید سنت‌مان را بشناسیم».^{۲۶}

در کنار این دو قلوبی مفهومی، دوگانه دیگری نیز وجود دارد: تجدد/انحطاط، که دو مفهوم به هم پیوسته‌اند و در شرایط تصلب سنت و امتناع اندیشه، طرح یکی بدون دیگری امکان‌پذیر نیست.^{۲۷} طرح مفهوم تجدد بدون طرح «دیگری» آن یعنی انحطاط منجر به بدفهمی هر دو می‌شود (چنان‌که به نظر او شده است). بر این مبنا، نظریه طباطبایی تلاشی برای نوشتن تاریخ تجدد در ایران از راه روایت تاریخ انحطاط است. او با تأمل در تاریخ اندیشه سیاسی در اروپا نتیجه می‌گیرد که اندیشیدن به انحطاط و پرسش از آن، مقدمه بحث از تجدد است. به نظر او، گذار از انحطاط تاریخی جز از مجرای اندیشیدن درباره آن امکان‌پذیر نخواهد شد. نیندیشیدن تاریخی ما به انحطاط، باعث غیبت تجدد از اندیشه ما شده است. اندیشه سیاسی ایران به دوران قدیم تعلق دارد و قادر نیست تجدد به معنای تفکر درباره طبیعت و ماهیت دوران جدید را مورد تفکر قرار دهد.^{۲۸}

طباطبایی، بی‌توجهی به دو قلوبی تجدد/انحطاط را دلیل بدفهمی اندیشه تجدد، و پانگرفتن اندیشه انحطاط در تاریخ ایران پس از عصر زرین را خود نشانه‌ای از انحطاط می‌داند: «با توجه به تجربه مغرب زمین که از همان آغاز، یعنی سپیده‌دم فرهنگ یونانی، به انحطاط اندیشیده است، می‌توان گفت که فقدان مفهوم انحطاط در یک فرهنگ، نشانه عدم

۲۶. طباطبایی، «کارم نسخه پیچیدن نیست»، گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی، هفته‌نامه شهر وند.

۲۷. همو، ابن خلدون و علوم اجتماعی؛ وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، ۸.

۲۸. همو، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، ۶.

انحطاط نیست بلکه عین آن است».^{۲۹} به نظر او، در کنار ظهور ایدئولوژی در عصر جدید، در کنار نیندیشیدن به انحطاط، پیامدهای مهمی برای سنت و تجدد داشته است. ظهور ایدئولوژی، نشانه‌ای از آزادشدن نیروهای نهفته سنت در پایان زاینده‌گی آن است. بدین معنا، ظهور ایدئولوژی آغاز پایان عصر سنت است.

نیروهای مخرب سنت با دست‌آویختن بر توان ایدئولوژی، سرعت روند پایان‌یافتن همیشگی سنت را تسریع می‌کنند. امکان ظهور عصر جدید را می‌توان در این آوردگاه سنت ایدئولوژیک شده مشاهده کرد. بر این اساس، وی دهه‌های اخیر تاریخ ایران را به «پدیدآمدن مجالی برای ارزیابی سنت فرهنگی ما، در کلیت کذایی خود»^{۳۰} تعبیر می‌کند. برای آن که این امکان در بستر مهیاشده امروزی ما ممکن شود باید به مبادی بازگشت. او امکان گسست از وضعیت انحطاط (و انحطاط‌اندیشی) را نیز «تنها» در متن اندیشه‌ای پیرامون سنت-تجدد و گسست از منطق ایدئولوژی میسر می‌داند: «طرح سنت در نسبت با اندیشه تجدد و دوران جدید، از مجرای تغییر موضع اساسی در آگاهی و پرداختن به مبادی، تنها موضعی است که می‌تواند مودّی به تجدید عهدی با اندیشه فلسفی نوآیین باشد و این اندیشه فلسفی نوآیین جز در مخالفت با ایدئولوژی، یعنی منطق ایدئولوژی و نه ظاهر آن، امکان پذیر نخواهد بود».^{۳۱}

از نظر او، تاریخ ایران بررغم رخداد تحولاتی مهم، تاریخی بدون گسست است و این عدم گسست، عین انحطاط است؛ چرا که «تداوم تاریخی و فرهنگی ایران زمین در شرایط زوال تدریجی اندیشه و انحطاط تاریخی امکان‌پذیر شده»^{۳۲} است.^{۳۳} او بر این باور است

۲۹. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۰.

۳۰. میرسپاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، ۳۱۰.

۳۱. طباطبایی، ابن خلدون و علوم اجتماعی، ۳۶۶.

۳۲. همو، خواجه نظام‌الملک، ۱۱.

۳۳. در بحث‌های متأخر طباطبایی، این بخش از آراء او تغییر کرده است. طباطبایی در نقد ایده جامعه کلنگی محمدعلی همایون کاتوزیان، طولانی بودن تاریخ ایران و عدم گسست تاریخی را یکی از مزایای ایران در مقایسه با

که ما در تاریخ خود نه اپوخته (دوران) بلکه پری‌یود (دوره) را تجربه کرده‌ایم.^{۳۴} از این منظر، ریشه تحولات کنونی را باید در سده‌های گذشته جست: «سده‌های پس از سقوط ایران زمین تا واپسین دهه‌های آماده‌شدن مقدمات مشروطه‌خواهی و شاید بحران، بن‌بست و شکست آرمان‌های مشروطه‌خواهی و همراه با آن شکست تجدد، در نهایت، ریشه در مرده‌ریگ نخستین سده‌های دوره اسلامی (پس از سقوط ساسانیان) دارد».^{۳۵}

طباطبایی، قرن‌های چهارم تا ششم هر را «عصر زرین فرهنگ و تمدن ایران» می‌نامد. چهره‌های شاخص عصر زرین ایران که کوشیدند توازن میان عقل و شرع، ادراک شرع با کمک عقل و در نهایت برتری‌دادن بر خردگرایی را برقرار کنند، ابونصر فارابی، مسکویه رازی، ابن‌سینا و چند اندیشمند دیگری هستند که طباطبایی آنها را نمایندگان خرد ایرانی می‌نامد: فارابی با کتب آراء اهل مدینه‌فاضله و سیاست‌مدینه^{۳۶} «نخستین اندیشمند دوره اسلامی ایران... مؤسس حکمت راستین و خردگرا... اندیشمندی که به بحران سیاسی عصر خود از مجرای فلسفه اندیشید»^{۳۷}، مسکویه رازی با کتب جاویدان خرد و تهذیب «یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان خرد ایرانی... و نخستین تاریخ‌نگاری که معیار بررسی خود را خرد قرار داده بود».^{۳۹}

سایر ملت‌هایی می‌داند که به صورت متقدم و متأخر در مسیر تجدد گام گذاشته‌اند (نک. خیرگزاری دانشجویان ایران).

۳۴. طباطبایی به نقل از تاریخ‌نویس آلمانی، کارل هُیسی، می‌نویسد: Epoche در یونانی به معنای اعراض، گسست و نیز روندی است که گسستی در جریان واقعه ایجاد می‌کند؛ در حالی که Periode به هر دوره زمانی [که نشان از استمرار و پیوستگی با دوره‌های قبل و بعد دارد] اطلاق می‌شود (نک. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۹-۲۰).

۳۵. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۸۸.

۳۶. برای مطالعه بیشتر، نک. فارابی، آراء اهل مدینه‌فاضله، ۱۳۵۴؛ فارابی، سیاست مدینه، ۱۳۷۹.

۳۷. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۲۲-۱۱۸.

۳۸. برای مطالعه بیشتر، نک. ابن‌مسکویه، جاویدان خرد، ۱۳۷۷؛ ابن‌مسکویه، تهذیب الاخلاق، ۱۳۸۱.

۳۹. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۴۷ و ۱۵۰.

او عصر زرین ایران را عصر اوج‌گیری «تشیع فلسفی» یا مکتب معتزله می‌داند، یعنی دوره‌ای که در آن عقل، دایرمدار شده بود. او معتقد است که عمده جریان‌های خردگرایی سده‌های نخستین به نوعی به یکی از جریان‌های تشیع فلسفی تعلق خاطر داشتند. در متن این نظریه، افول خردگرایی به معنای آغاز عصر انحطاط است: «من سعی کرده‌ام تا نشان دهم که به چه ترتیب تا قرن چهارم، پنجم و ششم هجری، عقل معیار و ضابطه همه امور در ایران و در این گوشه از جهان اسلام بوده و حتی گرایش عمده آن بود که شرع را نیز عقلی بفهمند. اما بعد از آن... این ترکیب و نظم میان عقل و شرع به هم خورد. هرچه ما در تاریخ‌مان تا آغاز دوران قاجار جلوتر می‌آیم، این نسبت، بیشتر و بیشتر به نفع نظام شرعی به هم می‌خورد».^{۴۰} به نظر او، با مرگ ابن‌سینا، هزاره‌ای آغاز شد که هزاره امتناع اندیشه سیاسی و بدیهه‌پردازی در عمل سیاسی بود.^{۴۱}

اما چه مؤلفه‌ای باعث افول خردگرایی و آغاز عصر انحطاط در ایران شد؟ وی حمله ترکان سلجوقی و یورش مغولان را عامل سقوط ایران می‌داند. به نظر طباطبایی، هرچند نطفه‌های انحطاط و زوال را می‌توان در سده‌های اولیه پس از سقوط ساسانیان و دولت‌های مهاجم به ایران یافت،^{۴۲} اما در مجموع، فرهنگ و تمدن ایران زمین در برخورد با تاریکی‌های قشریت و تعصب ترکان، یکسره به زوال رفت. این هجوم زوال‌ساز، ناشی از کشمکش‌های استقلال‌طلبانه ایرانیان با دستگاه خلافت بود: «بدین‌سان، دستگاه خلافت برای اندک زمانی، پشتوانه و یارانی مطمئن در غلامان ترک‌تبار پیدا کرد و با چیرگی ترکان، ایران‌زمین تاوان‌گران درگیری خود با دستگاه خلافت را پرداخت و برای هزاره‌ای که با برافتادن خاندان-

۴۰. طباطبایی، «کارم نسخه پیچیدن نیست گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند.

۴۱. همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۹۹.

۴۲. این دیدگاه، بسیار شبیه به دیدگاه عبدالحسین زرین‌کوب است. برای مطالعه دیدگاه زرین‌کوب، نک. زرین‌کوب، دو قرن سکوت (سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول اسلام از حمله عرب تا ظهور دولت طاهریان، ۱۳۸۸؛ زرین‌کوب، روزگاران: تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، ۱۳۸۷.

های ایرانی تبار سامانیان و بوییان آغاز می‌شد در تاریکی قشریت و تعصب فرو رفت... چنین بود که... داناترین دشمن خلافت برای همیشه از میدان خارج شد.^{۴۳} و این روند تا سده ششم کامل شد. هم‌زمان با سقوط ایران زمین به دنبال یورش مغولان، آرایش عناصر فرهنگ عصر زرین به طور کامل به هم خورد و با چیره‌شدن ترکیب شریعت‌مدارانه‌ای که با الزامات دوره جدیدی در تاریخ ایران سازگار بود، دوره‌ای که آن را «قرون وسطای» ایران نامیده‌اند، اندیشه تاریخی و خردورزی به زوال رفت. با به هم خوردن تعادل میان عقل و شرع، سنت ایرانی گرفتار تصلب شد.^{۴۴} از این رو، با حمله ترکان و مغولان، نطفه‌های انحطاط تبدیل به نوزاد انحطاط و پس از آن با استمرار تعصب و قشری‌گری و با پایان عصری که ملاصدرای شیرازی آخرین عقل‌گرای آن محسوب می‌شد، نوزاد انحطاط به بلوغ رسید.

طباطبایی با تحلیل سرگذشت پیشگامان، سرنوشت آنها را نشانه‌ای از دگرگونی‌های بنیادی در ایران می‌داند. در سده ششم، سرنوشت تلخ شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی «نشانه‌ای از آشتی‌ناپذیری میان حکمت و فقهت رسمی و دانش‌های عقلی و میان درک عقلی از دیانت و صرف توجه به ظاهر شریعت بود».^{۴۵} سلطه مغولان در پی یورش آنان به ایران، ضربه نهایی را بر پیکر فرهنگ و تمدن ایران وارد ساخت. نتیجه تقویت عقل‌ستیزی، تبدیل اهل تصوف به متفکران واقعی ایران و سلطه بی‌بدیل آنان از یک سو و تقویت شعر عرفانی به عنوان برترین تجلی نبوغ ایرانی بود که این یورش، بسترهای آن را به طور کامل فراهم کرده بود.

ممکن است در بررسی اجمالی از آثار طباطبایی این چنین به نظر برسد که انحطاط ایران یکسره معطوف به عوامل داخلی است، اما با نگاهی دقیق‌تر به آراء او می‌توان گفت که

۴۳. طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۰۲.

۴۴. همو، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۵۵-۵۴.

۴۵. همان، ۱۰۸.

انحطاط ایران، با حمله خارجی اتفاق افتاد. در نظر طباطبایی، یورش خارجی (از حمله تازیان تا مهم‌تر از آن، یورش ترکان و مغولان) رگه‌های انحطاط را تبدیل به واقعیت انحطاط کرد. بررغم آن‌که طباطبایی در یکی از کتب خود بیان می‌کند که «هیچ مقوله‌ای به اندازه نقش ایرانیان در تخریب بنیان ایران‌زمین عمده نیست»،^{۴۶} اما با توجه به مجموعه آثار او می‌توان گفت که او بر این اعتقاد است که با حمله سلجوقیان و یورش مغولان و در نتیجه، افول جریان‌های تشیع فلسفی و سیطره اسلام قشری و عرفان زاهدانه و صوفیانه و در مجموع، با امتناع تفسیر فلسفی دیانت، عصر زرین فرهنگ و تمدن ایران به پایان رسید.^{۴۷} او در این مورد می‌نویسد: «با سپری شدن عصر زرین فرهنگ ایران، یعنی با چیرگی ترکان سلجوقی بر ایران‌زمین که اندیشه ایرانشهری - یونانی دستخوش کسوف جدی و به ویژه با یورش تمدن برانداز مغولان، از بنیاد دچار تزلزل شد، بقای اندیشه عقلانی به باد فنا رفت و دوره‌ای در تاریخ اندیشه و عمل ایرانی آغاز شد که ما از آن به دوره بن‌بست در عمل و امتناع در اندیشه تعبیر می‌کنیم».^{۴۸}

این هبوط تمدن ایرانی حتی تا آغاز سده اخیر نیز ادامه پیدا کرد. در دوره اخیر، در حالی که سنت می‌توانست امکان ورود به دوران جدید را فراهم کند، آن‌چنان گرفتار تصلب شده بود که زاینده‌گی خود را از دست داده بود. از این‌رو، در شرایطی که اندیشه سیاسی ایران در عصر زرین، یعنی سیاستنامه‌ها، با یورش مغولان به رساله‌هایی برای مجیزگویی تبدیل شده بودند، در آستانه ورود به دوران جدید و با آشنایی اندکی که ما با اندیشه سیاسی جدید پیدا کرده بودیم، تنها دستگاه مفاهیم اصول فقه این امکان را می‌داد که مبنایی برای بحث نظری ایجاد شود. این امر بررغم تلاش‌ها و استدلال‌های آخوندخراسانی، علامه نائینی و

۴۶. طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ۴۵۹.

۴۷. همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۲۳۱ و ۲۸۱.

۴۸. همو، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۷.

چند تن دیگر^{۴۹} به سبب پانگرفتن تجدید و تجدد در مبانی میسر نشد. در استمرار این انحطاط در دوران جدید، نقش روشنفکران نیز کم‌رنگ نبود. در واقع، نقش روشنفکران سویه دیگری از همان منطق معیوب سنت‌گرایان بود.

آسیب‌شناسی طباطبایی از روشنفکران، آسیب‌شناسی «تقلید مضاعف» است. در حالی که هواداران سنت در تکرار بی‌تذکر سنت، در این توهم اسیرند که گویا شعله مشعل سنت، ابدی است (مقلدان گذشته سپری شده)، مقلدان تجدد غربی در بی‌توجهی به منطق حضور مرده‌ریگ سنت در دوران جدید و تصور پایان دوره سنت، به اهمیت ایضاح این منطق بهایی نمی‌دهند.^{۵۰} او در تحلیل روشنفکران دوره مشروطه مخصوصاً روشنفکران برآمده از درون نظام سنتی، بررغم اذعان به این‌که آنها دارای ابعاد به نسبت منسجمی از آگاهی به انحطاط بودند، آنها را گرفتار عرفان سنتی در قالب‌های ایدئولوژیک می‌داند. این عرفان سنتی ایدئولوژیک شده، مواد اصلی غرب‌ستیزی و بازگشت به هویت سنتی را فراهم کرد.^{۵۱} توهم «آن‌چه خود داشت...»^{۵۲} از درون این عرفان‌های سنتی ایدئولوژیک ظهور کرد و در شرایطی یک‌ه‌تاز شد که سنت عقیم شده، نیازمند نیروی ایدئولوژی بود.^{۵۳}

۴۹. طباطبایی، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، ۱۰۹.

۵۰. همو، جدال قدیم و جدید، ۸.

۵۱. حقدار، ۶۶.

۵۲. سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد/ وان‌چه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد (حافظ).

۵۳. داریوش شایگان، در قالب بحث دویارگی معرفت‌شناختی، آن را روندی از کژتابی (distortion) می‌داند که از طریق روکش‌کاری تبدیل به عمل می‌شود. به نظر او، فکر ایدئولوژی‌زده کردن سنت و آگاهی کاذب ناشی از این روند باعث گرفتارشدن در شکافی بنیادی می‌شود (برای مطالعه بیشتر، نک. شایگان، ۱۰-۱۹؛ و خدابنده‌لو، ۶۰۹-۵۸۹)؛ هرچند طباطبایی کارهای دهه‌های گذشته شایگان را نیز در قالب الگوی تحلیلی نقد رادیکال روشنفکران قرار داده و آثار جدید او را قابل تأمل و با اندیشه‌ای در مبانی سنت می‌داند، اما به نظر طباطبایی، او نیز در نهایت نتوانسته به تأمل در مبانی اندیشه غربی بپردازد.

او در نهایت، راهکار تحول در اکنونیت ما را دقت در کانون محوری بحران و گسست از آن می‌داند. به نظر او، بحران کنونی ما ریشه در بنیادها دارد و تا زمانی که نتوان بحث را از ظواهر به مبانی انتقال داد و به تجدیدنظر در آنها پرداخت، راه برون‌رفتی پیدا نخواهد شد.^{۴۴} در این راه و در شرایط کنونی وضع اندیشیدن، ابزارهای مفهومی این نقادی را ناچار باید از دستگاه مفاهیم اندیشه اروپایی وام گرفت.^{۴۵}

بازنویسی نظریه

مسئله عقب‌ماندگی را از منظر جواد طباطبایی مرور کنیم: تجدد، تقدیر تاریخ ماست؛ اما تجدد در ایران گرفتار شکست‌های متعدد شده است. چرا؟ زیرا این فرهنگ، انحطاط‌اندیش نیست و نمی‌کوشد تا از مجرای پرسش‌های فلسفی، درکی عقلانی از وضعیت خود به دست دهد. چرا فرهنگ ما انحطاط‌اندیش نیست؟ به دلیل آن‌که رابطه عقل و شرع در دوره‌ای از تاریخ فکری ما به هم خورده است. چرا این رابطه به هم خورده است؟ چون که فلسفه و اندیشه عقلی به واسطه سلطه تمام‌عیار عرفان زاهدانه و صوفیانه به حاشیه رانده شد. چرا این اتفاق رخ داد؟ با حمله ترکان و مغولان و حاکم‌شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط، خردگرایی رو به انحطاط رفت و عصر زرین سده‌های چهارم تا ششم ه به پایان رسید. راهکار برای برون رفت از وضعیت کنونی چیست؟ باید با انتقال بحث از ظواهر به مبانی به تجدیدنظر در مبانی سنت که با مجهزشدن به ایدئولوژی توان پاسخ‌گویی خود را از دست داده، پرداخت تا افق‌های معرفتی جدیدی در این گسست پدید آید.

۴۴. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۴۴.

۴۵. همو، جدال قدیم و جدید، ۷.

نقد نظریه

نظریه انحطاط ایران جواد طباطبایی، نظریه‌ای منسجم اما دارای برخی کاستی‌های نظری و مفهومی است. جدا از تناقض‌هایی که در داوری طباطبایی در مورد روشنفکران ایرانی وجود دارد،^{۵۶} تناقض در نگاه او به تاریخ از یک سو و الزامات نظریه انحطاط از سوی دیگر فهم پروژه او را دشوار کرده است. تاریخ برای طباطبایی، تاریخ بزرگان و پادشاهان است. این رویکرد به تاریخ، باعث شده تا او بحث زوال اندیشه سیاسی در ایران را با فارابی آغاز و با ملاحادی سبزواری به پایان ببرد. در ادامه این تاریخ بزرگان، آگاهی از بحران نیز «به تدریج از نخبگان به همه گروه‌های جامعه ایران سرایت کرده است».^{۵۷} نگاه طباطبایی به تاریخ ایران و تأکیدش بر یورش ترکان و مغولان، سیطره قشریت و تعصب مذهبی در میان فرهیختگان جامعه، نشان از تاریخی به تمام‌معنا نخبه‌گراست.

این رویکرد طباطبایی به تاریخ را اگر در کنار اهتمام وی به ظهور نوعی «حوزه عمومی»^{۵۸} در آستانه دوران جدید تاریخ ایران^{۵۹} قرار دهیم با نوعی پارادوکس نظری مواجه می‌شویم. به نظر می‌رسد که منطق نظریه انحطاط طباطبایی، منطقی شکل‌گرفته در حوزه عمومی و مناسبات اجتماعی باشد که به زبانی ذهنیت‌محور بیان می‌شود. این فضای عمومی حاصل کنش‌های ذهنی و عینی طیف‌های بزرگ‌تری از جامعه است که بی‌تردید

۵۶. در حالی که طباطبایی در کتاب جدال قدیم و جدید (۱۳۸۲، ۱۱)، آثار میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله را التقاطی و فاقد بحث‌های مهم در مبانی سنت و نقادی آن دانسته بود و پیش از این در کتاب‌هایی چون ابن‌خلدون و علوم اجتماعی (۱۳۷۴، ۳۶۵) می‌گوید هیچ‌یک از نویسندگان جنبش مشروطه‌خواهی (به استثناء علامه نائینی) تأملی در قانون نکرده بودند، چند سال بعد در کتاب نظریه حکومت قانون (۱۳۸۶، ۱۴) نه تنها دیگران را به عدم توجه لازم به میرزا یوسف‌خان متهم می‌کند، بلکه رساله «یک کلمه» او را مبنای نظری تبدیل شرع به نظام حقوق عرفی، اما مغلوب هوچی‌گری‌های روزنامه قانون ملکم‌خان، می‌داند و یک فصل کامل از کتاب خود (فصل چهارم) را به اهمیت دیدگاه‌های و رساله‌های او اختصاص می‌دهد.

۵۷. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۷.

58. public space

۵۹. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۲۲-۲۱، ۲۵ و ۷۷.

نخبگان جهان سنتی تنها بخشی از آن را تشکیل می‌دهند؛ چنان که به روایتی، گسترش حوزه عمومی به قشرهای وسیع‌تری از جامعه (از طریق تضمین حقوق فردی و حق مالکیت)، باعث شد تا جوامع غربی به توسعه دست یابند.^{۶۰}

بلوغ عصری که طباطبایی آن را «عصر زرین فرهنگ و تمدن» ایران می‌نامد، نمی‌توانست خارج از مناسبات نیروهای اجتماعی و سیاسی جامعه رخ دهد. اندیشه‌پردازی شخصیت‌های سیاسی-فلسفی ایران در عصر زرین، بازتابی از این واقعیت محسوب می‌شد.^{۶۱} نظریات اغلب خصلتی پسینی دارند و حاصل طرح مفاهیم برای تبیین رویدادهای رخ داده و مناسبات موجودند. علم پیشینی با خصلت علم‌الاجتماع تناسبی ندارد. البته طباطبایی با ترکیب‌بندی مفهومی «ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه»،^{۶۲} این نقد را بن‌بستی بر بن‌بست کنونی دانسته است.

دگرگونی دولت‌ها و تحولات فکری نخبگان خود نشانه‌ای از انحطاطی بود که حاصل برهم خوردن توازن نیروهای اجتماعی-سیاسی به سود انحطاط‌گرایان (نه انحطاط‌اندیشان) بود. از این نظر، فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان، نه به گمان طباطبایی نطفه‌های انحطاط بعدی ایران، بلکه خود نشان‌دهنده انحطاطی بود که در دهه‌های قبل از فروپاشی در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رخ داده بود. در واقع، بخش مهمی از رخداد

۶۰. برای مطالعه بیشتر در این مورد با نگاهی نهادگرایانه، نک. عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۲.

۶۱. علاوه بر این، نظریه انحطاط در صورتی نظریه‌ای کامل است که بتواند گروه‌های حاشیه‌ای (گروه‌هایی سرکوب شده در روایت‌های تاریخ رسمی یا در عبارت مایکل استنفورد، «گروه‌های به حاشیه رانده‌شده در تاریخ»، اما دارای نقشی مهم در فراز و فرودهای جامعه) را نیز در تحلیل خود وارد کند. در مقابل جریان‌های مسلط، همیشه جریان رافضی نیز وجود داشته که اگر نه نقشی مهم‌تر از جریان مسلط، اما حداقل نقشی مهم در تحولات جامعه داشته‌اند (نک. استنفورد، «مدخلی بر فلسفه تاریخ: گذشته، حال، آینده»، ۹۵).

۶۲. او در کتب متعدد خود به کرات از این ترکیب استفاده کرده است (برای یک نمونه، نک. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۹، ۳۷-۳۳، ۴۷ و ۳۶۷).

فروپاشی، عینیت انحطاط جامعه ایرانی در دهه‌های قبل بود.^{۶۳} تغییرات در جامعه و ضعف دولت، برآیند خود را در فروپاشی آن پادشاهی نشان داد.

طباطبایی با نگاهی از منظر فلسفه آگاهی، در چارچوب عقل هگلی،^{۶۴} تاریخ انسانی را تاریخ برآمدن و افول ایده‌ها می‌داند. برای هگل جامعه پدیده‌ای «ذهنی» یا «عقلانی» و «روحی»، یعنی متأثر از تفکر و تعقل و نه برآیند کنش‌های اجتماعی است.^{۶۵} از این رو، وی، «تاریخ را مکان پدیدارشدن آگاهی ملی هر قومی»^{۶۶} می‌داند. این چارچوب فکری به معنای ذهنی کردن مقولاتی است که ریشه‌های عمیقی در هستی اجتماعی دارند. طباطبایی حتی آنگاه که به عامل هجوم ترکان و مغولان و نقش آن در زوال عصر زرین تمدن ایرانی اشاره می‌کند، فرهنگ دون‌مایه و قشریت و تعصب را مسبب اصلی زوال می‌داند.

بسط الگویی ذهنی‌گرا برای فهم تاریخ ایران، دوره مشروطه را نیز شامل می‌شود تا جایی که او بدون اهمیت‌دادن به دیگر عوامل مهم، چون شرایط و ساختارهای اجتماعی، ماهیت نهادهای سیاسی و منافع سیاسی و اقتصادی هر کدام از طرفین نزاع در فراز و فرودهای این دوره، دلیل شکست در گذار به توسعه را در ذهنیت ما خلاصه می‌کند: «اگر بخواهیم سوالی را که پیشگامان مشروطه مطرح کردند بررسی کنیم باید ببینیم ریشه‌های توسعه در کجا قرار دارد. باید ببینیم که آیا با ذهنیتی که ما داریم، اصلاً توسعه امکان‌پذیر است؟»^{۶۷}

۶۳. فراز و فرودهای متعدد پادشاهان در دهه‌های قبل از سقوط نهایی، نشان‌دهنده بحران فزاینده درون جامعه و نظام سیاسی بود. در چهار سال آخر منتهی به فروپاشی ساسانیان، دوازده تن بر تخت نشستند و پس از چندی، همه خلع یا کشته شدند (نک. پیرنیا، ۲۴۴).

۶۴. طباطبایی تأسیس پدیدارشناسی وجدان ایرانی و طرح نظریه‌ای از سنخ نظریه آگاهی هگل را نیاز مرحله کنونی جامعه ما می‌داند (نک. طباطبایی، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی، ۳۵۹-۳۶۴).

۶۵. اتکینسون، ۵۳.

۶۶. طباطبایی، جدال قدیم و جدید، ۲۸.

۶۷. طباطبایی، «مصاحبه با سیدجواد طباطبایی»، مجله فرهنگ و توسعه، ۳۹.

نگاه به تاریخ از منظر کنش متقابل انسان‌های متصرف در ایده‌ها، کنش‌هایی با نتایج پیش‌بینی نشده و همراه با بروز رویدادهای تصادفی، رویکردی است که در خلاف جهت پروژه فکری طباطبایی قرار دارد. تاریخ اجتماعی برای او، معادل تاریخ اندیشه است. از این رو، برای فهم دلایل عقب‌ماندگی باید تاریخ ایده‌ها را روایت کرد؛^{۶۸} ایده‌هایی که در دستگاه سنت، واجد امکانات دگرگون‌ساز بودند؛ اما حمله خارجی (آن هم نه به معنای دگرگونی در ساختار دولت یا ساختارهای اجتماعی بلکه به معنای حاکم‌شدن ایده‌هایی عقب‌مانده که باعث برهم خوردن توازن میان عقل و شرع شد)، آن چیزی بود که عصر زرین را مبدل به عصر ظلمات یا به زبان این نوشتار، عقب‌ماندگی کرد.

علی میرسپاسی، با اشاره به نظریه هابرماس درباره تحول در جوامع بورژوازی اروپا، بر عواملی چون ساخت طبقاتی، وضعیت اقتصاد سیاسی و گسترش حوزه عمومی در آلمان و انگلستان تأکید و اشاره می‌کند که در آلمان، با وجود این‌که مهد فلسفه عقل‌گرا بود، به دلیل عدم وجود زمینه‌های مساعد اجتماعی و اقتصادی (به خصوص موقعیت طبقه بورژوازی)، دیرتر از انگلستان توانست از عقب‌ماندگی خارج شود.^{۶۹}

طباطبایی بر این باور است که با افول جریان‌های تشیع فلسفی و سیطره اسلام قشری از سویی و عرفان زاهدانه از سوی دیگر، راه تفسیر متفاوتی هموار شد که پشتوانه خودکامگی نیز بود. از این‌رو، راه خودکامگی سیاسی را نیز دریافتی خردستیز از دیانت هموار کرد؛^{۷۰} این در حالی است که دریافت‌های خردستیز از متون مقدس، پدیده‌هایی هستند که در طول تاریخ و در تمام ادیان وجود داشته است.^{۷۱} این‌که چه تفسیر و دریافتی از

۶۸. طباطبایی، «نقد روشن‌فکری دینی».

۶۹. میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشن‌فکری ایرانی، ۸۲.

۷۰. طباطبایی، «نقد روشن‌فکری دینی».

۷۱. برای مطالعه دریافت‌های خردستیز از متون مقدس مسیحی و یهودی حتی تا عصر حاضر، نک. شلاشرت،

متون مقدس هژمون می‌شود به آرایش نیروهای اجتماعی و سیاسی موجود در جامعه، رویدادهای دگرگون‌ساز تاریخی و برآیند نزاع‌های اجتماعی-سیاسی بستگی دارد. از این زاویه، هیچ دینی را نمی‌توان واجد برداشت‌های صرفاً تسهیل‌گر خودکامگی یا بالعکس دانست. مسأله نه در وجود دریافت‌های مشخص از متونی مشخص، بلکه در هژمونیک-شدن تفسیری خاص به واسطه نزاع‌های تاریخ‌ساز، منافع بازیگران اجتماعی و اتکای نهادهای مسلط در جامعه به این تفسیرهاست.

طباطبایی (مشابه احمد فردید) «صدر تاریخ ایران را ذیل تاریخ غرب»^{۷۲} می‌داند.^{۷۳} نظر او، «اندیشه مشروطه‌خواهی تاریخ واحدی دارد که در سده‌های پیش در شرایط تاریخی خاص در اروپا آغاز شده و در دیگر کشورها نیز بسط پیدا کرده است. مشروطیت در ایران بخشی از این تاریخ است».^{۷۴} آن جنبش، بخشی از کل انقلاب‌های دموکراتیک است:^{۷۵} «دریافت ما از جنبش مشروطه‌خواهی و اندیشه مشروطیت زمانی دقت لازم را پیدا خواهد کرد که آن را به عنوان... لحظه‌ای در "انقلاب‌های دموکراتیک"... بفهمیم».^{۷۶}

همان‌طور که تحلیل سلسله‌مراتبی و صدر و ذیل کردن تاریخ توسط احمد فردید، ریشه در تمایل روشنفکران دهه‌های گذشته به گرایش فلسفی دادن به دوگانگی شرق-غرب و بازنویسی (نه بازخوانی) سنت فکری پدیدارشناسی هایدگر^{۷۷} داشت (که در آثار طباطبایی نیز بررغم نقدهای رادیکال او بر این حلقه فکری، رگه‌هایی از این تمایل دیده می‌شود) به لحاظ هستی‌شناسی و روش‌شناسی نمی‌توان آن را با درک جهان به مثابه یک کل و درک یک

۷۲. این گزاره، یکی از معروف‌ترین جملات احمد فردید است که آن را از کتاب یکی از شاگردانش نقل کرده‌ام (نک. داوری اردکانی، ۱۸۷).

۷۳. طباطبایی، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، ۱۷.

۷۴. طباطبایی، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، ۱۰۸.

۷۵. در نظام هولیستیک طباطبایی، منطقی‌تر آن کل درک نشود نمی‌توان به دریافتی از جزء دست یافت.

۷۶. طباطبایی، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، ۱۷.

رویداد به مثابه لحظه‌ای از این کل که بیشتر به بحث‌های هگل نزدیک است، قابل جمع دانست. تقابل دوگانه انحطاط/تجدد طباطبایی با درک رابطه عقل و شرع در متن رویکردی هگلی به تاریخ، نظریه‌ای منسجم‌تر بود تا دستاویزی به سنتی که مهرزاد بروجردی آن را «شرق‌شناسی وارونه» می‌نامد.^{۷۸}

نتیجه

دسته‌بندی نظریات توسعه‌یافتگی/نیافتگی، به معنای تلاش برای تمایزبخشی به این نظریات است. اگر تمایزبخشی به مفاهیم را پروژه اصلی جریان تحولی بدانیم که باعث ظهور و تکوین علوم در دوران مدرن شده، تمایزبخشی به نظریات و دسته‌بندی آنها نیز تداوم منطقی تمایزبخشی بین مفاهیم است. اسکات لاش،^{۷۹} مدرنیسم را فرآیند تمایزیابی و پست-مدرنیزاسیون را فرآیند مسأله‌دار کردن این تمایزها می‌داند.^{۸۰} از این رو، کارکرد تمایزبخشی در علوم اجتماعی مانند کارکرد نظام تقسیم کار و تخصصی شدن در صنعت بوده است. نظام دسته‌بندی هشت‌محوری این نوشتار بر اساس سه تقابل دوگانه، می‌تواند بسیاری از نظریات پیرامون عقب‌ماندگی تاریخی ایران را دسته‌بندی و از یکدیگر متمایز کند.

جواد طباطبایی برای پاسخ به چرایی عقب‌ماندگی تاریخی ایران، نظریه‌ای را بر ساخته که می‌توان آنها را در قالب نظریات ملت‌باورانه بیرونی ذهنی تحلیل کرد. نظریه «انحطاط ایران» طباطبایی، از معدود نظریات مربوط به عقب‌ماندگی ایران است که با وجود ذهنی‌گرا بودن، تأکید زیادی بر عوامل خارجی دارد. بر اساس این نظریه، با حمله ترکان و یورش

۷۸. بروجردی شرق‌شناسی وارونه را گرفتار همان منطق شرق‌شناسی، اما در سویه دیگر آن می‌داند و می‌نویسد: «برای منادیان شرق‌شناسی وارونه، غرب همان نقش من‌دیگر را بازی می‌کند که شرق به گونه‌ای سنتی برای شرق-شناسان ایفا می‌کرد». نک. بروجردی، ۲۶.

مغولان و حاکم شدن قشریت و تعصب، یعنی الگوهای فکری و فرهنگی منحط، رابطه عقل و شرع به هم خورد و خردگرایی رو به انحطاط رفت و عصر زرین سده‌های چهارم تا ششم ه. به پایان رسید.

طباطبایی با نگاهی نخبه‌گرایانه از منظر فلسفه آگاهی، تاریخ انسانی را تاریخ برآمدن و افول ایده‌ها می‌داند. این ذهنی‌گرایی و غفلت از عینیات در تحلیل رویدادهای تاریخی و بروز عقب‌ماندگی تاریخی ایران، مهم‌ترین ضعف نظریه انحطاط اوست. نظریه طباطبایی، ظاهراً استوار بر عوامل درونی است، اما در واقع، به نظر او بزنگاه تاریخی برای افول قطعی ایران یورش ترکان و مغولان بوده که منجر به سیطره قشریت و تعصب مذهبی در میان فرهیختگان جامعه شده است. تأکید بر عامل بیرونی با رویکردی ذهنی‌گرا، اعوجاجات درونی نظریه او و بی‌توجهی به واقعیت‌های اجتماعی نظریه طباطبایی را بررغم جدیت نظری‌اش، تبدیل به نظریه‌ای بیش از حد پیچیده، با تناقض درونی و نه چندان مناسب برای تبیین عقب‌ماندگی تاریخی ایران کرده است.

کتابشناسی

- اتکینسون، آر.اف.، «فلسفه تاریخ: نگاهی به دیدگاه‌های رایج در فلسفه معاصر»، در فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
- استنفورد، مایکل، «مدخلی بر فلسفه تاریخ: گذشته، حال، آینده»، در فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه و تدوین حسینعلی نوذری، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
- اشرف، احمد، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه، تهران، انتشارات زمینه، ۱۳۵۹ ش.
- بروجردی، مهرزاد، روشنفکران ایرانی و غرب: سرگذشت نافرجام بومی‌گرایی، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر و پژوهش فرزانه‌روز، ۱۳۸۴ ش.
- پلامناتز، جان، شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۶ ش.
- پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)، تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران، سپهر ادب، ۱۳۸۸ ش.

افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی، دلیل عقب‌ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه جواد طباطبایی/۱۷۱

حقدار، علی‌اصغر، پرسش از انحطاط ایران (بازخوانی اندیشه‌های دکتر سیدجواد طباطبایی)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۲ش.

خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، «سخنان خاص سیدجواد طباطبایی»، ۱۳۹۳؛ در

<http://isna.ir/news/92071610436/>

خدابنده‌لو، فرهاد، «نگاه شکسته»، ایران‌نامه، شماره ۹، ۱۳۶۸ش.

داوری اردکانی، رضا، شاعران در زمانه عسرت، تهران، انتشارات گروس، ۱۳۷۳ش.

دوستدار، آرامش، درخشش‌های تیره، کلن، انتشارات فروغ، ۱۳۸۶ش.

سریع‌القلم، محمود، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۸۰ش.

شایگان، داریوش، «ایدئولوژیک‌شدن سنت»، ترجمه مهرداد مهربان، کیان، سال چهارم، ش ۱۹، خرداد ۱۳۷۳.

طباطبایی، جواد، ابن‌خلدون و علوم اجتماعی؛ وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.

همو، تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا، جلد اول، از نوزایش تا انقلاب فرانسه، بخش نخست، جدال قدیم و جدید، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۸۲ش.

همو (الف)، تأملی درباره ایران، جلد دوم، بخش نخست، مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶ش.

همو (ب)، تأملی درباره ایران، جلد دوم، نظریه حکومت قانون در ایران، بخش دوم، مبانی نظریه مشروطه‌خواهی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۸۶ش.

همو، تأملی درباره ایران، جلد نخست، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، تهران، انتشارات نگاه معاصر، ۱۳۸۰ش.

همو، «تجدد سیاسی یعنی حکومت قانون، گفتگو با دکتر سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند امروز، سال سوم، شماره ۴۵، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۷.

همو، خواجه نظام‌الملک، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵ش.

همو، درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.

همو، زوال اندیشه سیاسی در ایران، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۷ش.

همو، «کارم نسخه پیچیدن نیست، گفت‌وگو با سیدجواد طباطبایی»، هفته‌نامه شهروند.

- همو، مصاحبه با سیدجواد طباطبایی، مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۳.
- همو، «نقد روشن فکری دینی»، روزنامه همشهری، ۵ آذر ۱۳۸۵ ش.
- عجم اوغلو، دارون و جیمز رابینسون، چرا کشورها شکست می‌خورند؟، ترجمه پویا جبل‌عاملی و محمدرضا فرهادی‌پور، تهران، انتشارات دنیای اقتصادی، ۱۳۹۲ ش.
- علمداری، کاظم، چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟، تهران، نشر توسعه، ۱۳۹۲ ش.
- کالر، جاناتان، فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۹ ش.
- لش، اسکات، جامعه‌شناسی پست مدرنیسم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۴ ش.
- لوکاچ، گئورک، هگل جوان: پژوهشی در رابطه دیالکتیک و اقتصاد، ترجمه محسن حکیمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۶ ش.
- میرسپاسی، علی، تأملی در مدرنیته ایرانی (بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران)، ترجمه جلال توکلیان، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴ ش.
- همو، دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۷ ش.
- هیپولیت، ژان، مقدمه بر فلسفه تاریخ هگل، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر آگه، ۱۳۷۷ ش.
- Hanson, K., "The dead sea scrolls and the language of binary opposition: a structuralist/ post structuralist approach," *The Australian Journal of Jewish Studies*, Vol.22, 2008.